هو الله تعالی

ستایش و نیایش پاک یزدانی سزا که بنیان آفرینش را
بر ظهور کمالات مقدسهٔ عالم انسانی نهاد که هویت غیب
بشئون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار در عرصهٔ شهود
مشهود گردد و انوار حقیقت کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان
اعرف از مطلع صبح عیان نمایان شود و محامد و نعوت
کلیه حقیقت شاخصهٔ بزرگوار را لائق که شمس حقیقت جهان الهی
و نیّر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات رحمانیت
و مطلع آثار باهرهٔ حضرت احدیت و بظهورش سر

فخلقت الخلق لاعرف در حیز شهود تحقق یافت   و تری الارض
هامدة و اذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت

من کل زوج بهیج

در این ایام داد وقات چون بعضی وقایع مخالف کل
شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانیست
از بعضی نادانان و بیخبردان و شورشیان و فتنه جویان
سر زده   دین مبین الهی را بهانه نموده   و لوله اشوبی برای
اهل ایران در پیش امم دنیا از بیگانه و آشنا رسوا نمودند
سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند
و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان
دارند و سیرت حیوان پسندند   و اذا قیل لهم لا تفسدوا
فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن
لا یشعرون ؛ لهذا لازم شد که مجملی در اثر اساس آیین

یزدان بیانی بود و بجهت هوشیاری و بیداری یاران فکری شود

این مشهود و واضح است که در طینت و فطرت جمیع موجودات
قوت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات
فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری
کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مربی حقیقی است
در اعیان خارجه ملاحظه نماید که در اشجار و ازهار و اثمار حلاوت
و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری
نضارت و حلاوت زاید الوصف است که بتربیت
باغبان عنایت در آن مشهود چه که اگر بحال خود گذاشته شود
جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته
سوختن و افروختن گردد ولکن چون در ظل تربیت و عنایت
مربی درآید بستان و گلستان شود چمن و گلشن گردد
از بار و اثمار برون آرد و بگل و ریاحین روی زمین بیاراید

بهمچنین جمعیت بشریه و هیئت جامعهٔ انسانیه نیز اگر بحال خویش
ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمرهٔ بهائم و سباع
معدود گردد و درندگی و تیزچنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش
حرمان و طغیان بسوزد

نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل
مزمنه سقیم و ناتوان هیاکل مقدسه انبیا و اولیا ادیب انجمن
رحمانند و طبیب شفاخانهٔ حضرت یزدان بشیر عنایتند و
آفتاب فلک اثیر هدایت تا شعلهٔ نورانی کمال معنوی و صوری
که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقدهٔ
الهی برافروزد و امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی
و روح مسیحائی زائل گردد پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست
که انجمن انسانیرا تربیت و عنایت و مربی حقیقی لازم و نفوس
بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و شوق و سائق جاذب و جب

چه که باغ آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات
حضرت احدیت و سیاست عادله حکومت آرایش و لطافت
و فیض و برکت نیابد

و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این قائد و سائق دو
قسم منقسم حافظ و رادع اوّل قوّه سیاسیه است که متعلق
بعالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانیت و
سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و
علو منقبت هیئت جامعه این نوع جلیل است و مرکز رتق
و فتق این قوای سیاسیه و محور دائره این موهبت ربانیه
خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران
لشکر باسل هستند

و مربّی و ضابط ثانی عالم انسانی قوّه قدسیه روحانیه و

وکتب منزلهٔ سمائیّه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی

چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مربّی قلوب وارواحند

و معدّل اخلاق و محسّن اطوار و مشوّق ابرار یعنی این نفوس مقدّسه

چون قوای روحانیّه نفوس انسانیّه را از شئامت اخلاق رذیله

و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیّه نجات داده

حقائق بشریّه را با نوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی

و خصائل و فضائل ملکوتی منوّر نمایند تا حقیقت نورانیّه فتبارک الله

احسن الخالقین و منقبت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

در هویّت مقدّسه انسانی تحقّق یابد این است بفیوضات

جلیله این مطالع آیات الهیّه حقائق صافیه لطیفه انسانیّه مرکز

سنوحات مقدّسه رحمانیّت گردد و بنیان این وظائف

مقدّسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانیّت تعلّق

بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه

قوای قدسیّه این نفوس طیّبه طاهره در حقیقت جان و وجدان

وهویّت روح و دل را غذا است نه آب و گل و را یا ت
آیا این حقائق مجرّده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاک
و آن تراب مدخلی در امور حکومت و رعیّت و سائس
و سوس نداشته و ندارند بنفحات قدسیّه الهیّه مخصوص‌اند
و بفیوضات معنویّه صمدانیّه مأنوس مداخله در امور سائره
نخواهند و سمند همّت را در میدان نهضت و ریاست نرانند
چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیّت را
مرجع محترمیّت و مصدر معیّن هدایت و دیانت و معرفت
و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیّت را مرکز مقدّس و
منبع مشخّصی این نفوس تعلّقی با امور سیاسی ندارند و مداخله
نخواهند امنیّت در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله
چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوص است و باین
نصّ قاطع و برهان لامع کلّ باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع
و پایهٔ سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند یعنی در اطاعت

و عبودیّت شهریاران را رعیّت صادق و بندهٔ موافق باشند
چنانچه در کتاب عهد ذا بیان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که
امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامع است بنعت
صریح میفرماید امر منصوص این است

یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت
و ثروت حقّند دربارهٔ ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن
نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرّر داشت نزاع
و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا امر الله
فی هذا الظّهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زیّنه بطراز الاثبات
انّه هو العلیم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل
و انصاف مزیّنند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم

و همچنین در رسالهٔ صریحه که مخاطباً ببعضی از علماء می فرماید

یک فقره از آن رسالهٔ مبارکه این است

حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با
این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام کعبهٔ الهی عهد
مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر
نشود که منافی رای جهان آرای حضرت سلطانی باشد
هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد
و با مرش عامل و بحکمش متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت
و عظمت الهی بوده و هستند این مظلوم با حدی مداهنه
ننموده کل در اینفقره شاهد و گواهند ولکن ملاحظهٔ شئون سلاطین
من عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم
خدمت حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله ایجوز ان نعطی
الجزیة لقیصر ام لا قال بلی القیصر لقیصر و ما لله لله منع نفرمودند
و این دو کلمه یکیست نزد متبصرین چه که ما لقیصر اگر من عند الله نبود

نهی میفرمودند و همچنین در آیه مبارکه ، اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم مقصود از این اولی الامر در مقام
اوّل و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند
مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در
رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی
که بنور عدلشان آفاق عالم منوّر و روشن است امید آنکه
از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را
احاطه کند کل باید از حق زید الیوم اسلطبه آنچه را که الیوم
سزاوار است الهی الهی و سیّدی و سندی و مقصودی
و محبوبی اسئلک بالاسرار التی کانت مکنونة فی علمک
و بالآیات التی منها تضوّع عرف عنایتک و بامواج بحر
عطائک و سماء فضلک و کرمک و بالدّماء التی سفکت
فی سبیلک و بالاکباد التی ذابت فی حبّک ان تؤیّد حضرة
السلطان بقدرتک و سلطانک لیظهر منه ما یکون باقیاً فی

ng page

بدو بیضا نمایند این امر اهم از فرائض دین مبین و نصوص
قاطعه کتاب علیین است و این معلوم است که حکومت بالطبع
راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی
جوید و در حفظ حقوق عادله تبعه و زیردستان راغب و
مایل و در دفع شرور متعدیان ساعی و صائل است زیرا
عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت
سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح
اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهریاران است و این قضیه
امر فطری است و اگر چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری
در نعمت و سعادت اعالی و ادانی حاصل گردد این از
عدم کفایت پیشکاران و شدت سورت و جهالت
بدخواهانی است که بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر
و محرک فتنه در اول و آخرند الفتنة کانت نائمة
لعن الله من ایقظها

این جمع بیخردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در معابر
و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت
باین حزب مظلوم تهمت فساد میدادند و نسبت عناد
روا داشتند که این حزب مخرّب عالمند و مفسد اخلاق
بنی آدم فتنهٔ آفاقند و مضرّت علی الاطلاق علم عصیانند و رایت
طغیان دشمن دین و دولتند و عدوّ جان رعیت مقتضای
عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بوده تا در
انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه
جویان چه قوم هستند و مفسدان کدام گروه والله یعلم
المفسد من المصلح ؛ خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه
روی شود آنکه در او غش باشد ؛ حال ای احبای الهی بشکرانهٔ
الطاف ربانی پردازید که عادل حقیقی پرده از روی
کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونهٔ نفوس چون کوکب

باهر مشهود وظاهر گردید حمداً له ثم شکراً له

وحال آنکه وظیفهٔ علما وفریضهٔ فقها مواظبت امور روحانیّه
وترویج شئون رحمانیّه است وهر وقت علمای دین مبین
وارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند
ورائی زدند وتدبیری نمودند تشتیت شمل موحدین شده
تفریق جمع مؤمنین گشت نائرهٔ فساد برافروخت ونیران
عناد جهانرا بسوخت مملکت تاراج وتالان شد ورعیّت
اسیر ودستگیر عدوانان ودر اواخر ملوک صفویّه علیهم الرّحمة
من ربّ البریّه علما در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند
وعلمی افراختند وتدبیری ساختند ورائی نمودند ودری گشودند
که شآمت آن حرکت مورث مضرّت ومنتج هلاکت گردید
ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت ومیدان غارت

و اقلیم جلیل در دست بیگانه افتاد سلطنت قاهره
معدوم شد و دولت باهره مفقود گشت ظالمان دست
تطاول گشودند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند
نفوس مقتول گشت و اموال منهوب بزرگان مغضوب
شدند و املاک مغصوب معمورهٔ ایران ویران شد و دیهیم
جهانبانی مقر و سریر دیوان زمام حکومت در دست
درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر
خونخواران پرده نشینان اسیر شدند و کودکان دستگیر
این ثمرهٔ مداخلهٔ علمای دین و فضلای شرع متین در امور سیاسی

و نوبت دیگر علمای امت در بدایت حکومت اعلیحضرت
آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و بر فرق
ایرانیان خاک مذلت بیختند در تعیین سلطنت رأیی زدند
و در تشویش اذهان نغمه و نوائی بنواختند عربده و ضوضاء

انداختند و علم اختلافی برافراختند طوفان طغیان برخاست
و سیل فتنه و آشوب مستولی شد هرج و مرج شد بدرخ نمود و موج
عصیان اوج آسمان گرفت سران قبایل سر سروری افراشتند
و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر
افتادند امن و امان مسلوب شد و عهد و پیمان مفسوخ گشت
سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعهٔ فاصلهٔ کرمان
بوقوع پیوست و غبار فتنه و فساد نشست قطع دابر قوم
فاسقین شد و قلع ریشهٔ مفسدین گشت.

واقعهٔ ثالثه در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان با زلزله
و ولوله انداختند و علم نحوست برافراختند و ساز جهاد بار دیگر
ساختند و با طبل و دهل قطع سبل نمودند تا بحدود و ثغور
رسیدند چون آغاز هجوم نمودند بر جوحی گریختند و در میدان
جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و نشان گذشتند

و عار فرار اختیار کردند و چون بجز ...

تحمل منقعر در شواطی رود ارس و بهیج دشت مغان
سرگردان و پریشان شدند و نصف ممالک آذربایجان
و هفت کرور تومان و دریای مازندران را بباد دادند

و مایهٔ عبرت عظیم واقعهٔ محزنهٔ حضرت عبد العزیز خان خلد آشیان
مظلوم است در اواخر ایام مشیخهٔ پیشوایان امت عثمانیان
بنای طغیان گذاشتند و رایت عدوان برافراشتند
از روی جنون حرکتی نمودند و در مهام امور مداخل و
شرکتی خواستند فتنه‌ها برانگیختند و با رجال دولت درآویختند
دین مبین و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت بر
زبان راندند و عزل وزرا درخواستند و بنیان انصاف
و مروت برانداختند خیرخواهان را دور نمودند و بد
خواهان را مسرور و صادقان را مغضوب ملت نمودند

و خائنان را محجوب انست و چون بمقصد خویش موفق شدند
رسم و کیش گرفتند تعرض بسریر سلطنت نمودند و دست
تطاول بحکمران و حکومت گشودند فتوی بخلع دادند و لقلع
و قمع برخاستند ابروی مروت ریختند و غبار ظلم برانگیختند
ستمی روا داشتند که دین مبین را بدنام کردند و شریعت
سید المرسلین را رسوا نائره افسوس و حسرت ازین حرکت
در دلهای عالمیان برافروخت و قلوب جهان و جهانیان
بر مظلومیت آن جهانبان بسوخت عاقبت اصرار بر جنگ
نمودند و پنجه و جنگ بیازمودند سلاح بستند و اعلان
حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس و دولت
مایوس و سپاه و لشکرش بیکفایت بیروح سرانش جبانند
و مردانش ناتوان دولتش بی‌صولت است و حکومتش
بی قوت و شوکت ما امت قاهره هستیم و ملت باهره
جهاد کنیم و بنیاد عناد براندازیم شهرهٔ آفاق شویم و سرو

امم و دول علی الاطلاق و چون نتایج این حرکات
آشکار شد و ثمرات این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر
اکثر نقمت مشخص بود و نکبت دولت و رعیت زمین بخون
بیگناهان رنگین شد و میدان حرب از تنهای کشته منظر
مهیب عموم رعیت جام بلا کشیدند و صد هزار جوانان امت
و نورسیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند چه بنیانهای
عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای قدیم که منقرض
و فقیر شد هزاران قراء معموره مطموره شد و ولایات
آباد خراب آباد گشت خزائن بباد رفت و ثروت
دولت و رعیت محو و تاراج دو کرور رعیت از وطن
مألوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت
و بزرگان ولایت بعد از فقدان ما ملک لانه و آشیانه
ترک نموده اطفال خرد سال و پیران سال خورده بی سر و
سامان سرگردان دشت و بیابان گشتند علمای پرهیز

کرید

که نعرهٔ الحرب الحرب وحیّ علی الجهاد میزدند در صدمهٔ اولی
فریاد این الملاذ واین المناص برآوردند وبجزء قلیل از اجر
جزیل وثواب جلیل گذشتند ورو بفرار آوردند واین مصیبت
کبری فراهم کردند سبحان الله کسانیکه تدبیر لانه واشیانه وترتیب
خانه وکاشانه خویش نتوانند واز بیگانه وخویش بیخبرند در مهام
امور مملکت ورعیت مداخله نمایند ودر معضلات امور
سیاسی معانده وچون مراجعت بتاریخ نمائی از این قبیل وقایع
بیحد وبی پایان یابی که اساس جمیع مداخلهٔ رؤسای
دین در امور سیاسیه بوده این نفوس مصدر تشریع احکام الهی
هستند نه تنفیذ یعنی چون حکومت در امور کلیه وجزئیه
مقتضای شریعت الهیه وحقیقت احکام ربانیه استفسار
نماید آنچه مستنبط از احکام الله وموافق شریعت الله است
بیان نمایند ودیگر در امور سیاسی ورعیت پروری و
ضبط وربط مهام امور وصلاح وفلاح ملکی وتمشیت قواعد

دقانون مملکتی وامور خارجی وداخلی چه اطلاع دارند وهمچنین
در جمیع اعصار وقرون اهل مصدر تعرّض باحبّاء الله
وتعرّض بموقنین بآیات الله اشخاصی بوده اند که بظاهر
بحلیهٔ علم آراسته وتقوی وخشیة الله از قلوبشان کاسته
بصورت دانا وبحقیقت نادان وبزبان زاهد وبجان
جاحد وبجسم عابد وبدل راقد بودند مثلاً در زمانی که
نَفَس روح بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشید ونفحات قدس
عیسوی عالم امکان را ارزان مبذول داشت علمای بنی اسرائیل
مثل حنّا وقیافا بر آن جوهر وجود وجمال مشهود وروح محمود
زبان اعتراض گشودند واحتراز نمودند وتکفیر کردند
وقتل میخواستند اذیّت نمودند ومضرّت روا داشتند
حواریون را عقوبت نمودند واشدّ نقمت وارد آوردند
فتوای قتل دادند وطرد وحبس کردند شکنجه وعقاب
نمودند وباشدّ عذاب شهید ودم اطهر شانرا سبیل کردند

این تعرّض و تشدّد و نقمت و عقوبت کلّ از جهت علمای امّت بود

وهمچنین در زمان ستر وجود جمال موعود مؤیّد بمقام محمود حضرت رسول علیه السّلام ملاحظه نمائید معترضین و محترزین معاندین و مکابرین علمای یهود و رهبان عنود و کهنهٔ جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب وکعب بن اشرف و نضر بن حارث و عاص بن وائل وحیّی بن اخطب و امیّة بن هلال این پیشوایان امّت قیام بر لعن و سبّ و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق بوت نمودند و چنان طغیان در اذیّت شمع انجمن عالم انسان داشتند که ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیت فرمودند ولسان بشکوه گشودند پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای

بدین بود. و اگر چنانچه حکومت تعرضی کرد یا تعرضی نمود
جمیع بغمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پر طغیان بود و همچنین
در این اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع
از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم
و از شریعت الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش
و خروشند

و اما دانایان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت
یزدانند و موهبت رحمن شمع هدایتند و سراج عنایت
بارقهٔ حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان
امانت صبح صادقند و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ینبوع
عرفانند و معین ماء عذب حیوان مربی نفوسند و مبشر قلوب
هادی اممند و منادی حق بین بنی آدم آیت کبری هستند
و رایت علیا جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر تنزیهند

و شرق

و مشرق آفتاب تقدیس از هستی خاکدان فانی بپرزند
و از هوی و هوس عالم انسانی درکنار و در مجامع وجود
سرمست محامد و نعوت رب ودودند و در محفل
تجلی و شهود در رکوع و سجود بنیان الهی را رکن رکینند
و دین مبین را حصن حصین تشنگان را عذب فراتند
و گم گشتگان را سبیل نجات در حدائق توحید طیور
شکورند و در انجمن تفرید شمع پرنور علمای ربانیند
و وارثان نبوی و واقفان اسرارند و سرخیل
گروه ابرار خلوتگاه ذکر را صومعهٔ ملکوت کنند
و عزلت از غیر را وصول بارگاه لاهوت شمرند و
ما دون ایشان جسم بیجانند و نقش حیطان و اضله الله
علی علم منصوص قرآن

بنیت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط

ضرورة است چه که بدون این روابط صیانت و سلا
نیابد و امنیت و سعادت نیابد عزت مقدسه انسان رخ
ننماید و معشوق آمال چهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد و
مدن و قری ترتیب و تزیین نیابد عالم منتظم نشود و آدم نشو و نما
نتواند راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد منقبت انسان
جلوه نکند شمع موهبت رحمن نیفروزد و حقیقت انسان کاشف
حقایق امکان نگردد و واقف حکمت کلیه یزدان نشود و فنون
جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد و مرکز خاک
مرصد افلاک نشود و صنائع و بدائع حیرت بخش عقول و
افکار نگردد شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه
بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد و این ضوابط و روابط که
اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت
و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت
هیئت بشریه است و چون بحث دقیق نمائی و بصر حدید نگری

مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است که
منبعث از حقائق اشیاست و الا انتظام هیئت اجتماعیه نگردد
و علت آسایش و سعادت جمعیت بشریه نشود چه که هیئت
عمومیه مشابه شخص انسان است چون از جواهر فردیه و عناصر
مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض
و مطرح امراضست و چون از علل خلل طاری گردد طبیب حاذق
و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و تشریح عرض پردازد و در حقائق
و دقائق علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج
و وسائط و حوائج تحری نماید و جزئیات و کلیات را فرق
و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای
این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد از این معلوم شد که علاج
شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و
مرض است همچنین هیئت اجتماعیه و هیکل عالم معرض عوارض
ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت

و نظام و احکام بمثابه دریاق فاروق و شفاء مخلوق است
پس شخص دانائی تصور توان نمود که بخودی خود بعلل مزمنه آفاق
پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و
تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح الام هیئت جامعه انسان
داند و سر مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا بروابط
ضروریه منبعث از حقایق اشیا پی برد و نظام و قوانینی وضع
نماید که علاج عاجل باشد و دوای کامل شبهه نیست که ممتنع
و مستحیل است پس معلوم و محقق شد که واضع احکام و نظام
و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز علام است چه که
بحقائق وجود و دقائق کل موجود و سر مکنون و رمز مصون اعصار
و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع و آگاه نه این است
که از اکنون ممالک اروپ فی الحقیقه نتایج افکار چندهزار سال
علمای نظام و قانون است با وجود این هنوز ناتمام و
ناقص است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل چه که

دانایان سابق پی بمضرت بعضی قواعد برده و دانشمندان
لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق
و برخی را تبدیل نموده و مینمایند باری بر سر مطلب رویم
شریعت بمثابه روح حیات است و حکومت بمنزله
قوه نجات شریعت مهر تابان است و حکومت ابر نیسان
و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان
پرتو افکند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری عرصه گیهان را
گلشن یکی محیط وجدان را در فشان نماید و دیگری بسیط خاک را
جنت رضوان این توده خاک رشک افلاک گردد و
این ظلمتکده تاریک غبطه عالم انوار ابر رحمت برخیزد
و رشحه موهبت ریزد و نفحه عنایت مشک و عنبر بیزد نسیم
وزد و شمیم جان پرور رسد روی زمین آئین بهشت برین
گیرد و موسم بهار دلنشین آید ربیع الهی باغ گیهان را طراوت
بدیع بخشد و آفتاب عزت قدیمه آفاق امکان را روشنی

جدید مبذول دارد تراب اغبر عبیر و عنبر شود و گلخن ظلمانی
گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد مقصود این است که این دو
آیت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثیر معین و ظهیر یکدیگرند
پس اهلیت یکی خیانت با دیگریست و تهاون در اطاعت
این طغیان در معصیت با آنست

شریعت الهیه را که حیات وجود و نور شهود و مطابق مقصودست
قوه نافذه باید و وسایط قاطعه شاید و حامی مبین لازم
و مروج متین واجب و شبهه نیست که مصدر این قوه
عظیمه بنیه حکومت و بارقه سلطنت است و چون این
قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هرچند
این فائق و ساطع گردد آن شائع و لامع شود پس حکومت
عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت
شامله دیهیم جهانبانی محفوف بتأیید یزدانی است و افسر

شهریاری بگوهر موهبت رحمانی در کتاب مبین بنص صریح
میفرماید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء پس معلوم و مشهود شد که این عطیه موهبت
الهیه و منحه ربانیه است و همچنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید
السلطان ظل الله فی الارض با وجود این نصوص که چون بنیان
مرصوص است دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلان است
و چه تصور بیدلیل و برهان ملاحظه فرمایید که در آیه مبارکه و حدیث
صریح بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است خصوص محتوم
اما شان ائمه هدی و مقام مقربین درگاه کبریا عزت و حشمت
روحانیه است و حقوقشان ولایت حضرت رحمانیه اکلیل
جلیلشان غبار سبیل رحمان است و تاج وهاج جبینشان انوار
موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیرشان تختگاه
قلوب است و دیهیم رفیع عظمتشان مقعد صدق عالم
ملکوت جهانبانان جهان جان و دلند نه آب و گل و مالک الملک

قدیم را غاصبی نه و سالبی نیست اما در عالم ناسوت سریر شان
حصیر است و صدر جلالشان صف نعال اوج عزتشان
حضیض عبودیت است و ایوان سلطنتشان گوشه عزلت و قصور
معمور را قبور مطمور شناسند و حشمت آفاق را مشقت لا تطاق
ثروت و گنج را زحمت و رنج دانند و حشمت بی پایان را مشقت
جان و وجدان چون طیور شکور در این دار غرور بدانه
چند قناعت نمایند و در حدیقه توحید بر شاخسار تجرید بنطق
بلیغ فصیح بمحامد و نعوت حی قدیم پردازند باری مقصود این بود که
بتصریح آیت و صحیح روایت سلطنت موهبت رب عزت است
و حکومت رحمت حضرت ربوبیت نهایت مرتبه خشیت
که شهریاران کامل و پادشاهان عادل شکرانه این الطاف الهیه
و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل مجسم باشند و عقل مشخص فضل مجرد
باشند و لطف مصور آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت

رایت یزدان باشد و آیت رحمن

حکومت رعیت پرور واجب الاطاعت است و اطاعتش موجب
قربت عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله است و این
رابطه آمر بصیانت شئون متعادله رعیت از رعایای حق صیانت
و رعایت دارد و مسئول از سائس حشم و رعایت ملوک در صون
حمایت ملوک است و اهالی در پناه حراست پادشاه معدلت
سلوک کل راع مسئول عن رعیته حکومت رعیت را حصن حصین
باشد و کهف امین سلطنت ملاذ منیع باشد و مدار تشییع حقوق رعایا
و برایا را الجمیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عزت و سعادت
تبعه و زیر دستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت ودیعهٔ
الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت همچنین رعیت
اطاعت و صداقت مفروض و قیام بلوازم عبودیت و خلوص
خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا با کمال ممنونیت تقدیم

حمایت

مالیات نماید و بنهایت رضایت تحمل تکالیف مالیان و
در تزیید علو شأن پادشاهان کوشند و در تأیید قوت حکومت و
تزیید عزت سریر سلطنت بذل مال و جان نمایند چه که فایده این
معامله و ثمره این مطاوعه عاید بر عموم رعیت گردد و در حصول
حظ عظیم و وصول مقام کریم کل شریک و سهیم شوند حقوق متبادلست
و شئون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار عادل

دولت و حکومت در مثل مانند راس و دماغست و اهالی و رعیت
بمثابه اعضا و جوارح و ارکان و اجزا راس و دماغ که مرکز قوای
مدبر تمام جسم و اعضا چون قوت غالبه یابد و نفوذ کامله علم حکمت
افرازد و بوسائط صیانت پردازد تدبیر حوائج ضروریه کند
و تمهید لوازم و نتائج مستحسنه جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و
نهایت آرامش بکمال راحت بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل
شود و قوتش قصوری یابد ملک بدن ویران گردد و کشور تن لی من و امان

و هزار گونه آفت متولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد و همچنین
چون قمع این حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت از شر اشرار بدو رعیت
آسایش و اگر نفوذش مختل گردد بنیان سعادت و راحت و رعیت متزلزل
و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم
حکومت و چون حکومت شبان رعیت بود و رعیت بوظائف تبعیت
قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم قوت یک مملکت
و قدرت تمام رعیت در یک نقطه تشخص شاخصی تقرر و تجمع نماید و شبهه نیست که در
نهایت نفوذ تحقق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر دور افتد
حرارت تماماً در نقطه وسطای بلور زجاج اجتماع کند و چنان تأثیر نفوذ نموده
و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی مقابل این نقطه بگدازد و تحمل آتش نتواند حال
نماید هر حکومت باهره و سلطنت قاهره تبعیتش در کمال عزت و سعادتست
و تبعه و زیردستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در
جمیع مراتب بسرعت تمام ترقی کنند و در معرفت و ثروت و تجارت
و صنعت در علو بیانی این مشهود و مسلم در نزد هر عاقل و داناست بی شبهه و

ای احبای الهی گوش هوش باز کنید و از فتنه جوئی احتراز و اگر بوی فسادی از نفسی استشمام نمائید ولو بظاهر شخص خطیری باشد و عالم بی نظیری بدانید دجّال رجالست و مخالف آئین ذو الجلال و دشمن یزدانست و هادم بنیان ناقض عهد و پیمانست و مردود درگاه حضرت رحمن شخص خبیر و بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح عالم کبیر و صغیر بموجب ایمان و پیمان در خیر عالمیان کوشد و در راحت جهانیان ای احبای الهی آئین رحمانی را دورهٔ نیست و امر بدیع را موسم ربیع عصر جدید آغاز انشاء اولی است و این قرن قرن برگزیده خداوند یکتا آفاق امکان از شئون نیّر اوج عرفان روشن و منور است و شرق و غرب عالم از نفحات قدس معنبر و معطر چهرهٔ خلق جدید در نهایت صباحت و ملاحت است و هیکل امر بدیع در غایت قوت و طراوت گوش هوش را بر نصایح و وصایای الهی گشائید و در صدق نیت باخلاص فطرت و طیب طینت و خیرخواهی دولت بهیه بیضائی نمائید تا در انجمن عالم و مجمع امم ثبوت و تحقق گردد که شمع روشن عالم انسانی و گل گلشن جهان الهی هستید گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نیارد رفتار و کردار لازم بالقوه جمیع اشیا مستعد جمیع اشیا نمایت جمعی سهل الحصول اند و بعضی صعب الوصول لکن چه فائده انسان بالفعل هدایت رحمن باشد و رایت موهبت حضرت یزدان والسلام علی من اتبع الهدی

بمبئی مطبع دت پرساد

غرهٔ محرم ۱۳۱۴